

# سپاسگزاری

جعفر پناهی

این پیام توسط کاستا گاوراس در مراسم اعطای جایزه ساخاروف به جعفر پناهی، خوانده شد

دو سال پیش، پس از دریافت حکم محکومیت، دوستی به من گفت: "می دانی معنی این حکم چیست؟! این پیغامی است به تو، باید از کشورت بگریزی و هرگز باز نگردی." نمی دانم واقعا پیام این حکم همین بود یا نه؟ اما اگر چنین بود، چرا باید از کشورم که عاشقانه دوستش دارم می گریختم. این عشق فراتر از مرزهای جغرافیایی است. مگر نه این که من، فیلمساز اجتماعی ام؟ فیلمساز اجتماعی از جامعه ای که در آن زندگی می کند الهام می گیرد تا اثر خود را بیافریند. این آفرینش محصول تجربه ی سال ها زندگی و درک و لمس، با گوشت و پوست و احساس هنرمند از آن جامعه است. یا باید می گریختم یا منتظر می ماندم تا حکم به اجرا درآید.

خانم ها و آقایان؛ سلام و پوزش از اینکه برخلاف میلم نتوانستم امشب، در این جمع حضور پیدا کنم. نمی دانم من باید پوزش بخواهم یا دیگران! ...

به هر حال، به رسم معمول وظیفه خود می دانم که از بانیان و برگزارکنندگان این جایزه تشکر کنم. همچنین درود من به "آندره ساخاروف" که با مبارزات آزادی طلبانه اش، خود دلیلی شد برای دوباره گفتن از انسان و حقوق اولیه ی آن...

دو سال پیش، پس از دریافت حکم محکومیت، دوستی به من گفت: "می دانی معنی این حکم چیست؟! این پیغامی است به تو، باید از کشورت بگریزی و هرگز باز نگردی." نمی دانم واقعا پیام این حکم همین بود یا نه؟ اما اگر چنین بود، چرا باید از کشورم که عاشقانه دوستش دارم می گریختم. این عشق فراتر از مرزهای جغرافیایی است. مگر نه این که من، فیلمساز اجتماعی ام؟ فیلمساز اجتماعی از جامعه ای که در آن زندگی می کند الهام می گیرد تا اثر خود را بیافریند. این آفرینش محصول تجربه ی سال ها زندگی و درک و لمس، با گوشت و پوست و احساس هنرمند از آن جامعه است. یا باید می گریختم یا منتظر می ماندم تا حکم به اجرا درآید. اما آنچه مسلم

بود، این بود که دیگر نمی توانستم همانند تمامی فیلم های قبلیم ، دوربینم را به درون اجتماع ببرم. مگر می شود فیلمساز فیلم نسازد؟ می دانستم فیلم نساختن برای فیلمساز یعنی مرگ تدریجی . حتی اگر جسارت می کردم ، مخفیانه و مضطرب در جای محدود وبسته فیلم می ساختم ، باید منتظر عواقب اش می بودم. چرا که این حکم ، همچون شمشیر "داموکلس" همواره بالای سرم خواهد بود. حال پرسش این است، چرا توان تحمل حکومت ها و صاحبان قدرت روز به روز کم و کمتر می شود؟ در طول تاریخ ، نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و یا هر دست آویز دیگر بهانه ای بوده تا گروهی از انسانها، عرصه را به جمع کثیر انسانهای دیگر تنگ کرده و تحمل حضور آنها را در کنار خود نداشته باشند.

متأسفانه توان تحمل صاحبان قدرت در کشور من به پایین ترین حد خود رسیده است. تا جایی که تحمل يك فیلم یا يك روزنامه مستقل را ندارند. حتی به تازگی وبلاگ نویس گمنامی همچون "ستار بهشتی" را که وبلاگ اش روزانه حداکثر هشت نفر بازدیدکننده داشت ، بازداشت و بعد از چند روز جسدش را به خانواده اش پس داده اند. همان کاری که در تظاهرات سکوت سه سال پیش با "امیرجوادی فر" دانشجوی سینما و چندین تن دیگر کردند. بسیاری از وکلای دستگیر شدگان را به زندان انداختند که "نسرین ستوده" نمونه ی بارز آن است.

نمونه های گسترده ای از این بی عدالتی ها را می شود در ایران و یا برخی کشورهای جهان برشمرد که اکنون چنین قصدی ندارم. چرا که معتقدم هنرمند بعد از دغدغه هنری ، آدم ها را در هر شرایطی چه صاحب قدرت و چه فاقد قدرت ، به عنوان "انسان" می نگرد. از این رو بیشتر به بیان زیبایی متمایل است تا زشتی. اما اگر به خود می قبولاند تا تصویر زشتی باشد از آن بابت است که با بیان زشتی ها تلنگری بر وجدان خفتگان بزند تا به خود آیند و جهت زدودن زشتی ها تلاش کنند. هنرمند سلاح برنداشته تا بر علیه کسی بجنگد، تنها سلاح هنرمند، هنرش است .

اکنون ترسم فراتر از حقوق اولیه بشر است. ترسم از جنگ است و قصدم، بیان يك تصویر. تصور کنید روزی برسد که حتی در موزه ها هم اثری از آثار هنری دیده نشود و کلکسیون سلاح های کشنده جای آنها را در مقابل دیدگان انسان های مسخ شده، بگیرد. شاید این تصویر به گمان برخی غیر وافی به نظر آید، اما به راحتی می تواند به واقعیتی انکار ناپذیر تبدیل شود و همه ی ما آن را بپذیریم. چرا که اکنون بیش از هر زمانی توان تحمل قدرت های جهانی کم شده و هر

لحظه بیشتر بر طبلِ شومِ جنگ می کوبند. گویی اراده ی این قدرت ها به گسترش زشتی هاست. عدم تحمل و بعد از آن جنگ، چنین راهی را هموار خواهد کرد. شاید تصویری نظیر همین تصویر غیر واقعی بود که "آندره ساخاروف" را واداشت تا پس از اختراعِ اولین بمب هیدروژنی و امکان کاربرد و قدرت تخریب آن، خود به مخالفت با جنگ برخیزد. فراموش نکنیم هر جنگِ کوچکی می تواند در آینده زاینده ی جنگ های بسیاری گردد. که در آن صورت تنها چیزی که به حساب نخواهد آمد، حقوق اولیه ی بشر است.

و در پایان این جایزه را تقدیم می کنم به مبارزان بی نام و نشان صلح و آزادی که به دلیل گمنامی نامشان در هیچ جا ثبت نمی شود

جعفر پناهی

تهران، آذرماه ۱۳۹۱